درین زمان بعون خالق انس و جان نسخهٔ متبرکه



در مطبع فیضی باهتمام خواجه حسام الدین طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بیحد و نیایش بیعد مر منصفی را سزد که نقض عهود را از اوصاف ذمیمهٔ کفار بی‌حجود اصدق اما الذین ینقضون عهد
الله من بعد میثاقه شمرده از خیر مستقر و از اب شمر در کرده در زمرهٔ فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه
داخل گردانیده و سپاس مر [illegible] مر داور عادلی را سزد که ایفای مواثیق از برهان متین ایقان و حجت
مبین ایمان ساخته بمنطوق لازم الوثوق آیهٔ وافی هدایهٔ اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا وفا کنندگان عهد را در گروه
سعادت مژده ذلک خیر واحسن تاویلا داد و روزه بجائل مرحمت جلیله و بنائل مکرمت جزیله شامل فرموده نظم
ثنا ها مر آن داور بی انباز را * که از امر کن کرد عالم بنا * زهی حاکم و منصف بی عدیل * که هست اعلمی کثیر و قلیل *
دل اهل ایمان از فضل و کرم * دهد نور ایمان فزون دمبدم * تبار یکی فسق اهل نفاق * بغضبش گرفتار یا الاتفاق
و نقود درود نامعدود و نثار بر صدر نشین مسند قرب قاب قوسین حاکم خافقین باز زد که پیمان شکنان را از خبث منافقان
بجوهر که برهان بهی البطلان شان از اذهان بنی نوع انسان صاحب ایمان زائل و باطل است کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اربع من کن فیه کان منافقا خالصا ومن کانت فیه خصلة منهن کانت فیه خصلة من النفاق حتی یدعها اذا اؤتمن خان واذا
حدث کذب واذا عاهد غدر واذا خاصم فجر معدود و فرموده نظم تشفیع الامم سرور کائنات * به جناب محمد علیه الصلوات
* که خورشید [illegible] اصد ضیا * چه مهر جبینش نموده جلا * ز نور رخ ماه او در جهان * بهشت تار جهلت [illegible] نشان
و عرض [illegible] بر آل و اصحاب وی که صغری و کبری عالم هیولانی را به عام و خاص امکانی را بسعی جزئی و کلی خود
از جدال و فساد باز داشته باطل از حق جدا کرده امتیازی بخشیده طرح اختلاط و آشنائی میان مؤمنان و فاجر
و طرز مخاصمت و عناد میان منافقان مخالف [illegible] انداخته بنیاد نفاق را منهدم ساخته و اساس وفاق را استحکام
دادند شعر اصحاب و بر آل وی تا ابد * هزاران تحیت ز داور صمد * چو آن تعداد معارج علیا و مدارج معلای
ایشان [illegible] ساعات و آنات شهور و اعوام من اللیالی و کر الایام علی سبیل الدوام خارج از حیطهٔ تقریر و تحریر

از حیطهٔ تحریر بیرون است شبدیز قلم پریشان رقم از تکاپوی درین بیدای ناپیدا کنار و وادی پروهاد ضلال وامانده
عنان گسسته بمدعای لاابدی میرود اما بعد بنده ضعیف سراپا بضاعت خفیف میگوید کمال الدین حسین
صینی عن شرور الکونین که درین حین زمان که نور شمع فراست از باد تند خودبینی گل شده و روشنی چراغ
کیاست از صرصر نادانی خاموش گشته و آتش جهل و عناد اشتعال یافته بعضی از معاصران در تالیفهای
خود آیات قرآنیه و احادیث نبویه و روایات فقهیه را تحریفها بکار برده اند و در حق اکابر مثل ملا علی قاری
و قاضی ثناء الله پانی پتی و سید السند سید شریف و مولوی محمد اسلم سلمه و مولوی غلام یحیی بهاری
و ملا عماد الدین لبکنی و قاضی القضاة ابوطاهر مجد الدین محمد فیروزآبادی [illegible]
و جوهری صاحب صحاح و محمد علاء الدین حصکفی صاحب در مختار و محقق طوسی و صدر الدین شیرازی
زبان طعنها دراز کرده و سنان تشنیعات را از شست تند بیباکی رها نموده مضامین افتراها
و بهتانها بر آن صاحبان عالی پایگاه بستند و منسوب ساخته اند و بعض رسائل عبارات و اشعار را از
جابجا سرقه کرده منحول بنفس خود مینمایند و بی ادبیهای فراوان و گستاخیهای بیکران در حق
اساتذهٔ خود بجا آورند و صورتهای مجالس مناظره را مملو از خیانتها انشا نمودند و در جواب اکثر
استفتاها خطایای صریحه واقع شده و تفریق جماعت مسلمانان و غلبهٔ هنود و آن بجهت دستخط شان
بظهور رسید و راه مصالحه پیمودن و باز قدم بمجادله سپردن و عهد کردن و در نقض آن
کوشیدن از فطریات ایشان است و تفصیل این اجمال ازین رسالهٔ مطبوعه هویدا میشود لهذا
برای احقاق حق و ابطال باطل و انتقام از طرف اکابر مشار الیهم بالبنان چند از آن
و اکثر خطایا از بعض رسائل شان التقاط کرده پیشکش خدمت منصفین [illegible]
فراست شعار مینمایم و این رساله را بهدایة البرایا الی بیان الاغالیط والخطایا
و بر یک مقدمه و هشت هدایت و یک خاتمه که مجموع آن عشره کامله است مشتمل گردانیدم
و هو حسبی و نعم الوکیل و هو المعین والموفق الی الدلیل و هو باستعانته قمین مقدمه
پوشیده مباد که بهتانها و غلطیها که از بعضی رسائل محرره شان التقاط کرده شد مقصود
از آن استیعاب و حصر نیست بلکه بطریق مشتی نمونه از خرواری و نظر ما لایدرک کله لایترک کله
بسلک تحریر آورده شد چه اگر استیعاب آنها من حیث لا یشذ منه شیء [illegible] می شد

مجلد کبیر مدون مینگردید و نیز تعرض بعض اغلاط مانند تغییر حرکات و سکنات و قطع کلمه و حرف سقوط کلمه و تبدیل حرف بحرف و تحریر موافق رسم خط متداول و تقدم و تاخر بعضی حواشی از محل خود و مانند آن که هنگام طبع میشود و کیفیت آن نزد کارپردازان مطابع هویداست اگرچه پیش محصلین ممدوح نیست بل اشتغال بآنها لایعنی محض می انگارند لکن چون اکثر از همین قبیل در رساله مترجم تحفة الاحباب فی نموذج الاعجاب مذکور شدند لامحاله چاره ندیده درین رساله نیز پای استقامت بجادهٔ راستی بدر زده اتباع شان کرده شد هرچند که طبع انتشار جمع این پریشان خاطر از نارسائی زمانهٔ ناهنجار در برقلانی دور رو دار هیچو گرو در انقعاد و تنگی و برنگ غنچه در انقباض بود و دل آشفتگی منزل وحشت حاصل متیحر است که دست و قلم را در خرافات لاطائل و ترهات باطل رنجه و آلوده کنم و ملک زبان سخن نشان صدق بیان بیاد کلمات بیمعنی لجه سخنان بیهوده آشنا سازم لکن بموجب مصرعهٔ دل آویز مصرعه کلوخ انداز را پاداش سنگ است بناکسان عهد شکن و مخاصمت شعاران فاشمن که خلعت روبهی و حیله گرگی در ذات آنها تعبیه شده کشان کشان برین آوردند که تاب توان نماند و طاقت از حمل این اثقال طاق گشت و در و فا مستقیم در بر عهد سلیم نماندند و بمقتضای طبع شریف غرا بجا آوردند آری مستحسن لوفا بودن و مانوس الالیفا ماندن کار راستان نیست کردار و شعار صادقان در هستی آثار است چنانچه شاعری گفته شعر نمی باشد مخالف قول و فعل راستان باهم ؛ که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیدا ؛ چنین ناراستان بو العجب را کجا این رتبه حاصل و متواصل شود تا ناچار ازینطرف هم خطاهای فاحشهٔ مجادل از جابجا انتخاب نموده در حیز تحریر آورده شد [illegible] و خودداری را دخل نداده حقیقت کماهو الحق را از باطل کماهی [illegible] که [illegible] برچند اوراق ثبت نموده بر راه شناسان حقیقت بین و اهل [illegible] بعض [illegible] تبعین که در باریکی و تاریکی الفاظ و معانی بچشم دل دیده اند پوشیده مباد که خلاصهٔ مطالب و زبدهٔ مآرب این احقر العباد اصغر الافراد آنست که سابق ازین جناب مولوی مفتی سعد الله سلمه الله تعالی از جناب خلائق ملاذ الاعتصام موکل الانام پیشوای اماجد عظام نقطهٔ دائرهٔ هدایت شیرازه بند کتاب کرامت عمدة الاعیان عظیم الشان اسوة المعتیان جلیل المکان سیاح بحر دریای [illegible] لطافت سیاح بیدای سلاست و لیاقت قبلهٔ قبله پرستان کعبهٔ ارباب یقان

برگزیدهٔ حضرت رحمانی فیض علم بیحد ابر نیسان مظهر مکرمت بیکران مصدر مرحمت فراوان مجمع اسرار
لاهوتی منبع انوار ملکوتی مورد انوار جلایل سرمدی مخزن جواهر فضائل ابدی مهر سپهر معقول و منقول
سپهر مهر فروع و اصول تذکرهٔ اکابر متبحرین تبصرهٔ قدمای متاخرین جامع علوم خفی و جلی حضرت
مولانا و بالاقتداء اولینا ابوالبرکات رکن الدین محمد مولوی تراب علی حفظه الله عن کل غبی و غوی اطال
الله فیضه علی رؤوس المستفیدین والمسترشدین الی یوم الدین اقرار و قبول نموده بودند که تحریر نمایین
مرفوع القلم و معرض تعطل باشد و آینده راهم احتیاط درین باب از طرفین مرعی گردد الآن باز ابواب جدال مفتوح کردند
و رسالهٔ مذکوره تالیف کرده هنگام رفتن رامپور در قالب طبع در آورده درین شهر جابجا انتشا کنانیدند لیکن
مرحبا و خوشا حال مولانا صاحب ممدوح که با وجود نقض عهد و خلاف قول‌شان بسبب حلمیت و حلاوت کریمانه
و اشفاق بزرگانه که در شان ملازمان جناب موصوف آیتی‌ست موضوع و خلقی‌ست عظیم بالای مقدس و خجسته
و مربوط بمضمون صدق مشحون اذا مروا باللغو مروا کراما اراده جواب نفرمودند و باعث اقبال قوال
سابقه خیال ایمعنی را اصلا و مطلقا از قوه بفعل نیاوردند و اصرار و التماس تلمیذان برای تکلیف این امر
بران حد رسید که ما فوق آن نتوان گفت بلا و نعم و آری و بلی درگذرانیدند و هر دفعه دفع انداختند
آخر الامر بنده بسبب تساهل جناب مسبوق الالقاب بساختن این امر ضروری کمر عزیمت با وجود از جا خاطر
بر میان سعی بسته خطاهای تعنی صاحب ممدوح التقاط کرده ام امید آنست که انصافمندان بنظر انصاف
درین غور انصاف به بینند و معاینه کنند که چه قدر از افانک و خطاهای عبارات و معانی ایشان بپایهٔ اثبات
رسانیده شد حالا قلم را یک قلم درین باب تاب نمانده که زیاده برین تسطیر کند و اگر فتور اعتبارات
شان نوشتن در آید هجوم عقود نجوم شمار کردن و جرم مهتاب گز پیمودن و ریگ صحرا [illegible]
لهذا از ان درگذشتم و بمقصود شروع میکنم و هو حسبی علیه ثقتی بدایت تحریر
و خطایای متعلقه حواشی کتاب مالابد منه بر فهم مندان اولی الابصار و دانا دلان مشتمل گردانیدم
در صفحه نهم و سطر ۱۲ این عبارت واقع است و او تعالی در هیچ چیز حلول نکند انتهی محشی ما بر فنون فلسفیه این
عبارت حاشیه اختراع کرده که حلول در آمدن در چیزی است و آن دو قسم است اول سریانی که انقسام محل
مستلزم انقسام حال باشد مثل سپیدی در جامه که از انقسام جامه سپیدی منقسم شود دوم طریانی که چنین
نباشد مثل حلول آب در سبو حق تعالی ازین هر دو منزه است انتهی پس قول وی

چه ظاهرست که از انقسام سبو انقسام آب لازم می آید ولو وهما پس بزعم محشی از قسم حلول سریانی باشد نه طریانی
و تحقیق آنست که دران صورت اصلا حلول بحسب اصطلاح نیست بلکه موافق لغت حلول ست و تقسیم حلول
بسوی سریانی و طریانی باعتبار اصطلاح ست نه باعتبار لغت فی شرح المواقف فالماء لیس حالا فی الکوز
اصطلاحا وان کان حالا فیه لغة انتهی علاوه آنکه معنی حلول بحسب لغت ذکر کردن و تقسیم آن بسوی قسمی هر دو
نمودن از خصائص محشی ست و در صفحه ۱۸ و سطر ۱ ستر عورت مرد را از ناف تا زیر زانو و همچنین کنیزک را
با زیادت شکم و پشت انتهی محشی که ناواقف محض ست بر قولش با زیادت شکم و پشت حاشیه
مخترعه که از یاد هم برشناخته بدین عبارت پر از لطافت رقم کرده و پیشانی نیز کذا فی الدر المختار انتهی سبحان الله
جای تأمل ست که چه بسیار ذکاوت در اصل خلقت محشی ودیعت گشته که پیشانی کنیز را نیز از جمله اعضای که ستر
آنها در نماز شرط ست [illegible] حکم کرده حواله بدر مختار نموده توضیح این کلام آنکه در در مختار مسطور ست وما هو عورة
منه عورة من الامة ولو خنثی او مدبرة او مکاتبة او ام ولد مع ظهرها وبطنها واما جنبها فتبع لهما انتهی
هی تبع الرجل
و طحطاوی در حاشیه آن تصریح کرده قوله فتبع لهما ای مایلی البطن تبع له ومایلی الظهر تبع له انتهی و چلپی
در تحفة الاخیار حاشیه در مختار ذکر کرده قوله واما جنبها مجرور فی المتن فجعل الشارح بادخال اما مرفوعا
علی انه مندرج هو مفرد المثنی الحاصل لبعض النسخ والانتقال للشارح واما جنباها انتهی ازینجا ملکه فقاهت
محشی مانند سپیده صبح بر دل روشن دلان چون ضیاء مهر بخوبی تافت که لفظ جنبها را جبینها خوانده پهلو
را به پیشانی ترجمه کرده استنادش بدر مختار کرده ای کاش اگر حواله بآن نمیکرد از آزار بستان محفوظ
میماند تحمیل که در حالت سکر میان پهلو و پیشانی امتیازی نکرده بجای پهلو پیشانی نگاشتند و از پهلو
[illegible] پهلو تهی ساختند المرام ازین تقریر دلپذیر نشاط بخش صغیر و کبیر و مضموق مذاق سخن پرور
خاطر رسید [illegible] غلط فهمی محشی منشی دوم افترا پردازی وی بر سابقین من یهده الله فلا مضل له ومن
یضلل فلا هادی له و در صفحه ۱۸ و سطر ۹ و طهارت مکان انتهی محشی خطا اندیش حاشیه بر آن عبارت
ساخته ای طهارت موضع سجود و قدم و طهارت موضع دست و زانو بر قول اصح شرط نیست کذا فی الدر المختار
انتهی بر منصف مزاجان که دور از اعتساف اند چاشنی خور انصاف هویدا باد که در در مختار مذکور ست مکانه ای موضع
قدمیه او احدهما ان رفع الاخری و موضع سجوده اتفاقا فی الاصح لا موضع یدیه و رکبتیه علی الظاهر انتهی محشی دران
ترجمه قطع نظر از [illegible] ترجمه بعضی عبارتها طرفه تحریفی بکار برده توضیحش آنکه لفظ اتفاقا فی الاصح را

از صدر عبارت در ترجمه ساقط کرده ولفظ بر قول اصح در اخیر عبارت بجای ترجمه علی الظاهر ذکر
نموده درین صورت ترجمه مخترعه با مضمون درمختار مطابق نمی شود چه مطلب عبارت اخیرش آن ست
که طهارت هر دو دست و هر دو زانو موافق ظاهر روایت شرط نیست وازین لازم نمی آید که آن
قول اصح نیز باشد بلکه طحطاوی تزییف وی نقل کرده حیث قال قوله علی الظاهر ای ظاهر الروایة واختار
ابو اللیث الفساد بعدم طهارة موضعهما وصححه فی العیون وعلیه اطلاق المتون وفی ابی السعود کل
عضو یجب وضعه ولو یدیه یشترط طهارة محله انتهی پس نسبت اصحیت سوی درمختار
از قبیل مفتریات ایشان ست فافهم ولا تعسف و در صفحه ۱۹ و سطر ۱۴ در سجود نهادن
پیشانی و بینی فرض ست انتهی محشی بران عبارت حاشیه نوشته این قول [illegible]
ونزد صاحبین نهادن پیشانی تنها فرض ست وفتوی بر قول ایشان ست کذا فی العالمگیریة
بلکه رجوع امام بقول صاحبین ثابت شده کذا فی الدر المختار انتهی باید دانست که عبارت مختار
چنان ست ومنها السجود بجبهته وقدمیه ووضع اصبع واحدة منهما شرط انتهی مخفی نیست که درین
عبارت ذکر رجوع امام اعظم رح بقول صاحبین اصلا مذکور نیست ان هذا الا اختلاق آری ذکر رجوع
در حواشی درمختار و دیگر کتب فقه البتة مذکور ست فاعلم ذلک و در صفحه ۱ و سطر ۲ شستن و
از موی سر ست انتهی محشی بران حاشیه تسطیر نموده و در اخیر شکل این عبارت ست تخصیله موی
بر پیشانی بر آمده باشد وآنرا فرع گویند انتهی باید دانست که فرع بالفتح موی تمام وافرع بالفتح بسیار
موی هکذا فی المنتخب وغیره من کتب اللغة ازینجا لغت دانی محشی هویدا شده که در فرع وافرع فرق نکرده
ومعنی افرع بجای فرع نوشت و در صفحه ۵۶ و سطر ۱۴ ومن خود جزای روزه هستم انتهی محشی
حواشی بران عبارت حاشیه تحریر کرده لفظ حدیث این ست الا الصوم فانه لی وانا اجزی
به وترجمه انا اجزی به آن ست که من جزای آن میدهم واین ظاهر است پس نسخه مصنف علام
در ترجمه اش میفرماید من خود جزای روزه هستم معلوم نیست که ترجمه کدام لفظ حدیث ست
انتهی پوشیده مباد که حضرت مصنف قدس سره العزیز اجزی بفتح همزه صیغه معروف که مختار ابن
حجر ست اختیار نکرده بل بضم همزه صیغه مجهول که در عین العلم وجامع الشتی و دیگر کتب مذکور ست
اختیار نموده وعبارت عین العلم مع شرحش تصنیف مولانا فخر الدین محب الله [illegible] و حضرت قدوة

المحدثین محی علوم الدین ابو المجد شیخ عبد الحق دهلوی طاب ثراه نقل می‌شود چشم انصاف کشاده
معاینه کنند در شرح آمده است در صحیحین از ابو هریره که او تعالی میفرماید الصوم لی روزه برای من است
و انا اجزی به و من جزا میدهم بر وی هر چه میخواهم و چندان که میخواهم از حد حصر و احصا متجاوز و مرویست
انا اجزی به بصیغه مجهول و مصنف بملاحظه همین تفسیر معنی او چنین بیان نموده ای جزا او دهد لقای و
معرفتی یعنی جزای روزه دیدار منست در آخرت و شناخت من در دنیا و احتمال دارد که
هر دو جزا حاصل بود انتهی و ملا علی قاری در شرح عین العلم افاده فرموده انا اجزی به بصیغة
الفاعل و قیل بالمفعول انتهی پس صحت قول مصنف رح که من خود جزای روزه هستم بخوبی بر ذهن سلیم
لائح شد و سلسلهٔ نقش بر علمای ربانی واضح و طعن محشی بهباء منثور گشت هدایت دوم در ذکر
افاتک و خطایای متعصب ملقب مترجم فقه اکبر بدانکه در صفحه ۲ و سطر ۲ یجب ان یقول امنت بالله مترجم
در ترجمه اش می نویسد واجب هی هر مسلمان پر که کهی صدق دلسی یقین لایا مین الله انتهی ان
فی ذلک لآیة لاولی النهی بچشم غور باید دید که ازین ترجمه کفار خارج میشوند و مجانین و صبیان مسلمانان داخل
و حالانکه کفار نزد همه مکلف بایمان هستند بخلاف مجانین و صبیان و شاید که مترجم بسبب حمایت هنودان
همان عقیده داشته باشد و صواب در ترجمه آن است که فرض هی هر مکلف پر که کهی الخ
ملا علی قاری رح در شرح فقه اکبر میفرماید یجب ای یفرض فرضا عینیا بعد ما یحصل
علما یقینیا ان یقول ای المکلف بلسانه المطابق لما فی جنانه انتهی و در صفحه ۳ و سطر ۷
والقدر صفته فی الازل مترجم ملقب بملا متعصب از ما بعدش اینقدر عبارت ساقط کرده و راه تزیا
قطع نموده و متکلما بکلامه والکلام صفته فی الازل و عبارت مذکوره در شرح ملا علی قاری و دیگر متون
فقه اکبر موجود است و در صفحه ۱۰ و سطر ۵ والریاء اذا وقع فی عمل من الاعمال فانه یبطل اجره بدانکه
لفظ ما ذا از تحریفات مترجم است و صواب اذا است و در صفحه ۷ و سطر ۹ فاذا امن ذلک مترجم
لفظ بعد را ازین عبارت ساقط کرده فی شرح الفقه الاکبر لملا علی القاری رح فاذا امن بعد ذلک
ای بعد ارتکاب کفره انتهی و در صفحه ۱۴ و سطر ۱ جواره پوشیده مباد که صحیح جواره بکسر جیم است
فی شرح الملا علی القاری رح جواره بکسر الجیم ای مجاورة العبد لله انتهی و در صراح است جوار
بالکسر والضم والکسر افصح همسایگی کردن انتهی و جوار بالفتح بمعنی آب بسیار

عمیق و بمعنی کشتیها مخفف جواری کذا فی المنتخب المرام جوار بالفتح خواندن و بمعنی همسایه بودن ترجمه
کردن از خواص ملا ابو العجب ست هدایت سوم در بیان اغلاط متعلقه هدایة النور فیما یتعلق بالاظفار
والشعور باید فهمید که اسم شریف این رساله دلالت واضحه دارد بر آن که درین رساله مسائلیکه آنها را با ظفار و شعور
تعلقست مذکور شده اند و اما مسائل ناخنها و مویها ذکری از آنها نشده و صواب این بود که هدایة النور فی
مسائل الاظفار والشعور میگفت و در صفحه ۲ و سطر ۹ باب اول در موی چهره انسان و در صفحه ۳ و سطر ۱
باب اول و دران پنج فصل ست فصل اول در موی سر اسرار انگاری اهل دانش مخفی مباد که موی
سر را از اجزای موی چهره شمار کردن تا باب اول بر آن فصل مشتمل باشد مانند اشتمال کل بر اجزا
از خصائص ملا متعجب ست آری بحسب عرف عام اطلاق سر بر مجموع کاسه سر و چهره و
گوش و چشم تا پیچ کردن صحیح ست مثلا گویند اطار راسه و سر فلان کس باید برید و اما اطلاق چهره بر سر
از منفردات ایشان ست و صواب آنست باب اول در موی بدن انسان و در صفحه [illegible] و سطر
شانزدهم اذا دخلت لیلا فلا تدخل اهلک و در همان صفحه و سطر ۱۷ ترجمه اش چنانست وقتیکه در آ
در شهر از سفر پس داخل مشو اهل خانه خود را انتهی این ترجمه را با آن مطابق باید کرد المرام اهل را شهر ترجمه
کردن خاصه ملا متعجب ست و در صفحه ۳ و سطر ۱ فیقول یا رب در همان صفحه و سطر ۱۱ ترجمه اش و گوید
ای رب بنازم برین علم و دانش که میان ترجمه فا و واو امتیازی نکردن از شان ملا متعجب ست
و در صفحه ۳ و سطر ۲ مستعمل میگردد شاید که نزد مترجم حذف میم مستعمل بجهت کثرت استعمال صحیح باشد
و در صفحه ۲۸ و سطر ۴ یعنی بود آن حضرت که استعمال نوره میسر بود و چون دراز میشد موی زهار حلق
میکرد ضعیف ست این عبارت ضعیف را قوی کردن بر ذمه محشی متحتم ست هدایت چهارم در بیان افادهای
خطایی متعلقه زاد السبیل الی دار الخلیل بدانکه بیت الله را دار الخلیل قرار دادن از ایشان ست پس در تسمیه
زاد السبیل الی بیت الخلیل ست و در صفحه ۵ و سطر ۱۱ ثم قال ذرونی ما ترکتم الحدیث مولف رساله این
حدیث شریف را از صحیح مسلم بروایت ابی هریره رضی الله عنه نقل کرده پس او شان را باید که لفظ ثم
از مقوله طیبه آن حضرت صلی الله علیه وسلم باثبات رسانند و معنیش از ما سبق ربط داده تحریر کنند
الملخص تحریف و انک که از سجایای مولف ست بمرتبه عروج کرده که در حدیث هم تصرف مینمایند
و عجب است که ترجمه حدیث از ثم قال الحدیث چرا ترک نمودند ظاهر آنست که هرگاه ترکتم را به ترکتم مبدل

گردند از ادای مطلب حیران شده از ترجمه اش گریز کردند و در صفحهٔ هفتم وسطر هشتم ونهم ودهم یعنی جو لوگ
بغیر زاد راحلی کی راهون دور ودراز سی مانگتی کهاتی حج کو جاتی هین نهایت برا کرتی هین که نفل کی
حاصل کرنیکی واسطی بهیک مانگنی مین گرفتار هوتی هین انتهی ازین عبارت صاف هویدا می شود که
فقیر را ثواب حج نفل حاصل ست و فرضیت حج بر ذمه اش باقیست بعد استطاعت باز حج کند
سبحان الله ازهمین جا فقه دانی مفتی صاحب بوجه احسن لائح شد بلکه حق آنست که دران صورت
حج از ذمه فقیر ساقط شد فی العالمگیریة الفقیر اذا حج ماشیا ثم ایسر لا حج علیه کذا فی فتاوی قاضیخان
انتهی و در صفحه ۹ وسطر ۱ کما ینفی الکیر خبث الحدید در ترجمه اش نگاشتند جیسی دور کرتی هی دهونکنی
میل لوهی کو باید دانست که اولاً لفظ بهٹی مطبوع شده بود بعدهٔ مفتی صاحب آنرا حک نموده
بجایش لفظ دهونکنی نگاشتند ظاهرا اینقدر مشقت کردن عبث بود چرا که لفظ کیر اگرچه مطابق قاموس
وغیره بمعنی دمهٔ آهنگران یعنی دهونکنی ست لکن مختار صاحب نهایه و مجمع البحار آنست که کیر بمعنی
همان لفظ محکوک یعنی بهٹی ست فی النهایة مثل الجلیس السوء مثل الکیر الکیر بالکسر کیر الحداد وهو المبنی
من الطین وقیل الزق الذی ینفخ به النار والمبنی من الطین الکور انتهی وفی مجمع البحار قوله کما ینفی الکیر بکسر الکاف
کیر الحداد وهو المبنی من الطین وقیل زق ینفخ به النار والمبنی من الطین الکور انتهی خلاصة المرام آنکه تراشیدن
لفظ بهٹی و نگاشتن بجایش دهونکنی بلا اشتباه از قبیل ترجیح المرجوح ست و در صفحه دهم
وسطر سوم من خرج یوم هذا البیت من حاج او معتمر زائرا کان مضمونا علی الله در ترجمه اش نگاشتند
یعنی جو نکلی قصد کر کی اس گهر کا حج کرتی والی یا عمره لانی والی سی هی ذمه الله کا انتهی این ترجمه
را مطابق الفاظ مذکوره دانستن از خصائص ملا متعجب ست وصواب در ترجمه اش آنست که جو
نکلی قصد کر کے اس گهر کا زیارت کی لیی حج کرنی والا هو یا عمره کرنے والا هو وه الله کے ذمه پر
ترجمه مذکوره بچند وجه مخدوش ست اول آنکه از ترجمه لفظ زائرا بیزار گشت دوم آنکه مضمونا را
اسم کان نموده سوم آنکه ترجمه لفظ علی بالاے خاطر شان اعتلا نیافت و در صفحه چهل و ششم
سطر هیژدهم طواف الصدر بر آن حاشیه نگاشتند صدر صاد اور ری کی فتح سی رجوع
کرنیکے معنے هین سبحان الله در صدر و اینچنین غلط صریح صدر نشینی و لغت دانی این صاحب
تقوے بوجه احسن حسن انصلاح پذیرفت لیس او شان را باید که فتحه راے لفظ صدر با ثبات

رسالہ وتحقیق ہالنت کہ صدر بفتحتین بمعنی بازگشت از آب و بازگشتن از حج کذا فی المنتخب و در صراح سے صدر بفتحتین الم
بازگشت از آب و حج وفی المثال ترکتہ علی مثال لیلۃ الصدر یعنی حین صدر الناس من حجہم انتہی از ینجا ظاہر شدہ کہ صواب المسلم
صدر صاد اور دال کی فتحہ سی فی حاشیۃ الدر المختار للطحطاوی قولہ وطواف الصدر بفتح الدال ای الانتقال من مکۃ انتہی
محشی فتحہ دال را بفتحہ را تبدیل کرد معلوم نیست کہ طواف الصدر را مہملہ مفتوحہ کدام طواف است شاید کہ ہمان طواف بشیب شان شدہ باشد
وقولش رجوع کرنیکے معنی ہیں خطای صریح ست چہ نقطہ صدر کہ در طواف الصدر ست بمعنی بازگشت
ازحج ست نہ بازگشت مطلق ونیز صدر بالتحریک اسم ست بمعنی بازگشت نہ بازگشتن تا ترجمہ بدرہ کہ
صحیح باشد آری صدر بفتح صاد وسکون دال بمعنی بازگشتن یعنی رجوع کرنا صحیح ست فی القاموس الصدر
الرجوع والاسم بالتحریک ومنہ طواف الصدر انتہی ہدایت پنجم در ذکر اغلاط وخطایاے متعلقہ رسالہ
مشتملہ بر جوابہای اعتراضات مولوی فضل حق سلمہ اللہ الحق کہ از رسالہ احقاق الحق وابطال الباطل انتقاط
کردہ شد در صفحہ سوم نعم لا یستعمل الاملاک جمع الملک بفتحتین فی کلام من یوثق بعربیتہ بل ہو خلاف
القیاس ایضا وجمعہ الملائک والملائکۃ واما الاملاک فجمع الملک بالضم کما فی الصحاح والقاموس انتہی
مختصرا سبحان اللہ من یدعی التبحر کیف یصر علی عدم استعمال الاملاک جمع الملک بالتحریک مع کثرۃ الوقوع
فی الاحادیث الشریفۃ والادعیۃ الماثورۃ ومحاورات البلغاء الذین ہم اساطین العلوم الادبیۃ
واستعمالات الفصحاء المستندین فی العربیۃ فی الحصن الحصین لما جلس الرجل وقال الحمد للہ حمدا کثیرا طیبا مبارکا
فیہ کما یحب ربنا ویرضی فقال صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ لقد ابتدرہا عشرۃ املاک انتہی
وفی دلائل الخیرات اللہم صل علی محمد ما دارت الافلاک ودجت الاحلاک وسبحت الاملاک وفی
ملیۃ اللبیب مسجود جمیع الاملاک عجب کہ با وجود تدریس حصن حصین وتلاوت دلائل الخیرات
چگونہ عبارات مذکورہ از قلمش چکید معاذ اللہ منہ خدا کند کہ این چنین نوبت از مدارک بسی رسیدہ باشد
ودر صفحہ ۵ وسطر ۔ فی المرتبۃ الخامس الصواب فی المرتبۃ الخامسۃ لعل المقرظ قاس لفظ الخامس
علی الخمسۃ ودر صفحہ ۶ وسطر ۱۳ ای یشیع شار بہا الصواب شاربہ لان الضمیر راجع الی الماء وہو
مذکر والعجب من المقرظ انہ لا یفرق بین التذکیر والتانیث ودر صفحہ ۶ وسطر ۹ اقول الفضل الحق جلیل
یتضمن معنی حاویا او جامعا ہذا اغلاط والصحیح ۔۔۔ ہدایت ششم در ذکر خطایا
متعلقہ تقریظ رسالہ منتہی المقال کہ از رسالہ ابطال الباطل التقاط کردہ شد ۔۔۔

من امن لمن اوی الیه براگاه دلان متعجب مباد که سبحان من کذا در مقام تعجب مستعمل میشود
لاغیر و هذا لیس محل التعجب و نیز معنے امن ضد خائف ست و بمعنی مومن یعنی زینهار دهنده و لی یتیم کرده
که مراد مقرظ ست نا مده و نیز دران صفحه و سطر لا تحیط السعة صدره الصواب بسعة صدره و نیز دران
صفحه و سطر ۹ و ۱۰ و لا عجب ان اکتسب القمر من جبینه سنا تیم به البدر التام الصحیح سنا یا القمر البدر
ثم لا یخفی ما فی قوله تیم به البدر من الاستدراک اما عرفت ان البدر هو القمر التام ثم وصف البدر بالتام
بعد قوله تیم استدراک علی استدراک و در صفحه ۹ و سطر ۷ فلله دره من تحقیقات بدیعة
این ترکیب عجیب و غریبست چه متعارف از محاورات آنها آنست که کلمه من بعد لله دره
بیان ضمیر ست کقولهم لله دره من رجل و لله دره من فارس خدا داند که مقرظ بکدام معنے
درینجا لفظ من استعمال کرده و نیز دران صفحه و سطر پنجم و عدة من خرائد مضامین استعمال عدة بجای
کم خبریه غیر از جهت عدم مهارت ایشان بعربیت نیست و در صفحه ۱۹ و سطر ۹ قد ازرای ابا التمام
ازرا متعدی بنفسه نیست کما زعمه المقرظ بل متعدی بحرف با یا علی میشود و کنیت شاعر طائی ابو عام
بدون لام ست هدایت هفتم در ذکر اغلاط و خطایای متعلقه میزان الافکار در صفحه ۲ و حاشیه ۴
قوله معیار الاشعار معیار بالکسر بمعنی پیمانه و اندازه و امتحان زر و سیم کذا فی الصراح ماخوذ ست از
عیون شان عایرت المکاییل و الموازین اندازه کردند پیمانها و ترازوها را کذا فی الصحاح و سید شریف
علامه در حاشیه شرح مطالع میفرماید معیار را گاهی بر میزان نیز اطلاق کنند باید دانست که عبارت
صراح چنانست معیار بالکسر پیمانه و اندازه و چاشنی گرفتن زر و سیم انتهی شارح طرفه تحریفی و تصرفی
بکار برده که چاشنی گرفتن را بلفظ امتحان مبدل کرد و حالانکه وی خاص ست از امتحان و ترجمه
خاص بعام درینچنان مقام بلا شبهه مخل مراد وست قوله و سید شریف آه بر نقادان طبع
والا دانشان که سره و ناسره بر میزان فراست سنجیده و وزن کرده اند سنجیده باد که اسناد این
سوی علامه سید السند افترا است چه در عبارت سید شریف حرفی نیست که مقید تقلیل باشد
تا قول شارح معیار را گاهی بر میزان نیز اطلاق کنند صحیح باشد زیرا که عبارتش اینست و الذی
یقتضیه ظاهر معناه ان یذکر المعیار مع النظر و المیزان مع الفکر لکنه عکس ههنا تنبیها علی ان المعیار
یطلق علی المیزان ایضا بل علی ان المقصود بالنظر و الفکر شیء واحد یعبر به عن القیاس الیه

تارة تکیالا وتارة میزانا انتهی یعنی شارح در فقره سابق معیار را بالفظ نظر ذکر کرده بود و میزان با فکر و در
فقره دیگر میزان را با نظر ذکر ساخته و معیار را با فکر بالعکس فقره سابق برای تنبیه بر آن که معیار اطلاق کرده میشود
بر میزان نیز کما یطلق علی المکیال لانه قد یطلق چه قولش بل علی ان المقصود الخ دلالت صریح بر معنی دارد و معیارا
چگونه بمعنی قول سید السند خلاف لغت گفته شود زیرا که در کتب لغت عایرت المکاییل والموازین برابر ذکر شده و
کما فی القاموس والصحاح واساس البلاغة بل در جمهرهٔ ابن درید که کتابی معتبرست ولغات مشهوره میان
جمهور دران مذکور اند اکتفا بر معنی وزن کرده گفته عایرت الشئ فی المیزان هکذا فی تحریر المحققین در صفحهٔ
۱۰ وسطر ۱۰ جاییکه اندر تهم شارح بر حاشیه نوشته قوله اندر تهم اصله ااندر تهم چون در همزه ثانیه تسهیل ست یعنی
بین بین کردند ای میان مخرج همزه والف خواندند پس گویا ساکن شد و سکون نون ثانی یعنی نون ظاهرست پس
اجتماع ساکنین متحقق شد باید دانست که مراد محقق مدقق اجتماع ساکنین حقیقة ست در اندرتهم زیرا که ان
پس قول شارح گویا ساکن شد مبنی بر خطاست وشبهه نیست در آنکه بر تقدیر تسهیل اجتماع ساکنین حقیقة
نیست پس تقدیر ند گو از ما نحن فیه خارج و نیز همزهٔ مسهله نزد عروضیان در حکم متحرک ست و در تقطیع بجای متحرک
گرفته میشود دوم نزد من نسخهٔ صحیح همین ست و صواب آنست که اجتماع مذکور در صورت بدل کردن همزهٔ دوم با الف متحقق
ست فی الجمالین شرح الجلالین اعلم انه افاد صاحب انوار التنزیل تبعا للزمخشری ان قرءة الابدال لحن
واستدل علیه بوجهین الاول ان الهمزة المتحرکة لا تقلب والثانی انه یؤدی الی جمع الساکنین علی غیر حده ورد علیه
بان ما افاده خطا اما الوجه الاول فلان قولهم المتحرکة لا تقلب محله فی القلب القیاسی واما السماعی فیقلب فیه المتحرکة ایضا
کسال واما الوجه الثانی فلان جمع الساکنین علی غیر حده انما هو ممتنع قیاسا واما اذا سمع متواترا کما هنا
فیستشهد به ویصحح فکیف یرد المتواتر عن النبی صلی الله علیه وسلم وهو افصح العرب ایضا فجمع الساکنین علی غیر حده
اجازه الکوفیون انتهی ۱۱ و در صفحهٔ ۳۰ وسطر ۱۰ شعر للفتی عقل یعیش به ٭ حیث تهدی ساقه قدمه ٭ و در حاشیه ۶
برای ترجمه مصرع ثانی نوشته که زندگانی میکند و میرود و هر جا که رهنمائی کند ساق او قدمش را ترجمه بو العجب جمله لفظ بر او
بر جزو بر معنی تام مربوط نمیشود پس صواب آنست که زندگانی میکند سبب و دیگر آنکه مطابق اعراب ساقه مفعول
مقدم ست و قدمه فاعل مؤخر و ترجمه مذکوره خلاف آنست پس تصحیح یکی از ان هر دو بر ذمه شارح واجب ست
و در صفحه ۲۹ بر حاشیه ۱۲ امثال معاصیه طرفین شعر لیت شعری هل لنا ذات یوم ٭ بجنوب فارغ من تلاق
ای کاش دانستمی روزی را که مقرون میشد با د جنوب و زنده از جانب کسیکه فارغ ست از تلاقی احباب ٭ از ...

بل لنا جزا سنا قط کرده و باین اسقاط معنی مختل شده و در صفحه ۵ و حاشیه ۱ قوله بیان ان علم است مگر دران ایراد
معنی واحد بطرق مختلفه در وضوح دلالت بحث کنند و غرضش احتراز از تعقید معنوی باشد شارح محقق علم بیان
ایجاد کرده که غرضش احتراز از تعقید معنوی باشد و صواب تعقید معنوی پس میان تعقید و تعقید فرق نکردن از خصائص
ملا مجیب است فاحفظ و در صفحه ۷ بر حاشیه ۱ قوله بست و هشت حرف ست باید دانست که همگی حرف هجا
۲۹
بست و نه حرف ست لیکن چون مصنف بلام در ینجا کلام در حروف صمت ساخته الخ شارح ملام متبحر که لفظ بلام
اختراع کرده معنیش تحریر کند المرام علام بلام مسخ کردن از خصائص وییست فادرک هدایت هشتم در ذکر
اغلاط و خطایای متعلقه عبارت شرح هدایه حکمت تصنیف صدر الدین شیرازی و حواشی آن در صفحه ۲
وسطر ۲ مولف النسب و در حاشیه پنجم الظاهر انه بمعناه اللغوی ای معطی التالیف بین النسب برازشناسان
حقائق فراست ظاهر باد که مولف در لغت بمعنی موقع الفت ست فی القاموس الف بینهم تالیفاً اوقع الالفة
و در لغت ست تالیف سازگاری دادن دو چیز را باهم پس معنی قولش معطی التالیف معطی ایقاع الالفة باشد و دو مهمل
بودن وی شکی نیست از ینجا نیز لغت دانی محشی وضوح یافت و در صفحه ۳ و حاشیه ۷ وسطر ۴ و ۵ کما قیل
فی بصیرة فی قوله تعالی ان الانسان علی نفسه بصیرة قد سلک المحشی فی هذا المقام مسلک الیهود والنصاری
من تحریف کتبهم والصواب بل الانسان و در صفحه ۴ وسطر ۱ اردت ان اکتب اختراع لفظ اردت و نقام
از خصائص محشی مفتری ست و آنرا بزعم خود جواب لما قرار داده حیرانم که در ذهنش خطور نکرده که در صورت
ملتمس فیه متردد بین مشتغلین کدام چیز خواهد بود واما جواب لما بعد چند سطور اعنی قولش فشرعت فیه اجابة
لملتمسه واقامة لمقتبسه موجود ست فدانیکه زبانی بعضی از ثقاة معلوم شده که محشی ارشاد میکردند که از انجهت
اردت را جواب لما میگوییم که در جوابش فا می آید پس فعل شارح فشرعت لیاقت جواب ندارد سبحان الله
برعایت فا حذف کردن مضمون لما ملتمسین متردد بین از خصائص ایشان حیدان فادر جواب لما انعبارات
اکثر محققین مخفق ست فی خطبة الحزب الاعظم لملا علی القاری رح لما رایت بعض السالکین یتعلقون باوراد المشائخ
الخ فخطر ببالی ان اجمع الدعوات وقول وی در جوابش فا می آید غلط ست لما فی کلیات ابی البقاء من
ان المتعارف فی جواب لما الفعل لفظاً او معنی بدون الفاء وقد تدخل علی قلة لما فی لما من معنی
الشرط انتهی و در صفحه ۹ وسطر ۱ فیکون الموجود ذا عدد ولا یحتاج الی مادة العبارة الصحیحة المذکورة
فی النسخ المصححة المرقومة هکذا فکون الموجود ذا عدد لا یحتاج الی مادة کیف

ثم ہو ونخل لعدد غیر محتاج الی المادۃ وہذا لا یتاتی الا فی ہذہ العبارۃ لا فی تلک علی ان تلک
علی ما سبق وہو لا یصح تلک العبارۃ فان کون الموجود ذا عدد مذکور در قولہ السابق
اعنی قولہ الموجود بما ہو موجود صالح لان یوصف بوحدۃ او کثرۃ الخ فادرک و در صفحہ ۲۶ و حاشیہ
و سطر ۱۱ الا انہ بناء فی المرکب ہذا غلط فالواجب علی المحشی ان یبین مطلبہ و بغیر ف بعد صفحہ [illegible]
و در صفحہ ۲۹ و حاشیہ ۵ قولہ او کلاہما الخ اقول ما تخیل من التداخل ہو ان یدخل الوسط فی کل الطرف او بعضہ
لا غیر اذ الکلام علی تقدیر ان لا یخرج الوسط من تلاقی الطرفین واما تداخل بعض الوسط داخل فی کون الو[illegible]
ما لغاً الا فی ہذا الشق فلا یصح قولہ او کلاہما انتہی فیہ خبط اما اولاً فلان قولہ الخ حشو لا طائل تحتہ وثانیاً لانہ علی
تقدیر تداخل کل الوسط فی بعض الطرف لا یصح قول الشارح فعلی الثانی ینقسم بما ینفذ وما لا ینفذ احدہما اذ المراد
من الاحد اعم من ان یکون وسطاً او طرفاً واما علی مزعوم المحشی المخترع فالمراد منہ ہو الطرف وحدہ
فالصواب علی زعمہ احد الطرفین لا احدہما ای احد من الوسط والطرف کما ہو مقصود الشارح [illegible]
فتخصیص عدم الصحۃ بقولہ او کلاہما کما بینہ المحشی بعید عن الصواب و در صفحہ ۳۵ و سطر ۱۳ و ۱۴ طائفیان
آخران لا لا یتوقف این صدر نشین مسند تفاخر مطلبش تحریر کنند تا گمان عصمت ایشان متیقن گردد و در
صفحہ ۱۵۲ و سطر ۶ و ۷ کما فی القرآن ولا یعلم جنود ربک الا ہو ہذا من تحریفاتہ سبحان اللہ کیف یجترئ علی مثل ہذہ
الافک نعوذ باللہ منہ والصواب وما یعلم الآیہ فاحفظ و در صفحہ ۱۶۲ و سطر ۱۳ المآخذ طبیعی مفتی صاحب
لازم ست کہ معنی این عبارت بجایش تحریر کہ قابل قبول اہل بصائر باشد ترقیم کنند یا قائل تحریف خود شوند و
در آخر این کتاب قطعہ تاریخ کہ از نتائج افکار صحیحہ این بالغ بلند طبع مطبوع شدہ قطعہ تاریخ از استاذی مولانا
محمد سعد اللہ ادام اللہ فضلہ قطعہ [illegible] بحکمت [illegible] شرح صدر شیرازی کز و بہتر نشد طبع کتابی در فن تازی
ز آشفتہ جو تاریخ [illegible] مطلوب طلاب شرح شیرازی تحسین علی التحسین بہمین مورخی
و آفرین [illegible] آفرین برین والا دانشی کہ شرح ہدایہ حکمت را از فن تازی شمار کردن از مخترعات تازہ ملا عجب
نیست فادرک خاتمہ تشتمل [illegible] تتمہ تتمہ اول در اغلاط و مغتریات متفرقہ در صفحہ ۴ و حاشیہ
۱ و سطر ۲ از رسالہ قول الفصل فی ہمزۃ الوصل والنجاخات بمعنی الملالات این مہموز الفعل را بایں
کہ معنی آن بیان کند و در صفحہ ۵ و حاشیہ ۵ و سطر ۶ از رسالہ مذکورہ و بیت از [illegible] مجبون [illegible] ست
و وزن این ست مفاعلن مفاعلن مستفعلن فعلتن مستفعلن فعلتن بدانکہ قول ابن مالک [illegible]

بروزن افعلتن چنانکه این عروضی ان زعم کرده فیکون البیت مطویا لامخبولا و نیز در صفحه

لان المنطوق به انما تعتمد علی حرکة کما تا کراو علی حرکة مجاوره کمیم عمر قوله تعتمد الصواب معتمد من الافتعال لا
متعمد من التفعل کما لا یخفی قوله علی حرکة الصواب علی حرکة لضمیر الغائب والا فلا فرق بینه وبین القسم الثانی
الاتری ان المعتمد علی حرکة مجاوره یصدق علیه ایضا انه معتمد علی حرکة لصدق المطلق عند صدق المقید
کمیم عمر الصواب کمیم عمر فان میم عمر معتمد علی حرکته لا علی حرکة مجاوره هکذا فی التحقیقات الکمالیه و در شرح فصول اکبری
معنی تشفیع شفیع بودن گفته واین غلط است لما فی القاموس شفعته فیه تشفیعا حین شفع کمنع شفاعة
قبلت شفاعته انتهی المرام شفیع بودن بمعنی شفاعت است و نه معنی تشفیع بود لا تصحنا عن ظلک الساتع که
در خطبه مقامات حریری واقع است بمعنی آن فرمودند که وی از ضحی للشمس ماخوذ است ای واقع شد ظهور
برای شمس و این غلط است لما فی القاموس ضحا ضحوا وضحیا برز للشمس وکسعی ورضی ضحوا وضحیا اصابته
الشمس انتهی سبحان الله این خفاش منش از عقل بهره نمیدارد و در کنج گمنامی متواری است که ازین
عبارت فهمید که واقع شد ظهور برای شمس حالانکه معنیش ظاهر است ای برز الرجل للشمس یعنی ظاهر شد
مرد برای آفتاب ای در آفتاب نشست هکذا فی تحریر المحققین ومحشی در تعلیقات متعلقه شرح سلم مولوی

احمد الله سندیلی افاده فرموده التصدیق ولو کان غیر الادراک عند المحققین لکنه من لواحقه بحیث تحصیل به
الانکشاف التام فهو بمنزلة العلم انتهی انت لو اقدرت الفطانة بیدیک لدریت ان هذا کله سفسطة کیف
وقوله تحصیل به الانکشاف التام مناف لقوله ولو کان غیر الادراک اما دعیت ان ما به الانکشاف هو
الادراک حقیقة لا غیره ومن ههنا انقطع عرق التفریع الذی ذکره بقوله فهو بمنزلة العلم ولعضد
ذلک ما افاده احسن المحققین قدس سره المتین من ان سلب الادراک هو منشاء الانکشاف والاعتبار للذهن
وفی الاعتقاد کشف تام للحکی عنه الواقع عند المعتقد کیف وکمالات الانسان هی التصدیقات الایقینیة
وانما کمالیتها بالنظر الی الکشف التام نعم هذا الکشف نوع مباین للکشف التصوری فالقول بان العلوم
التصدیقیة لیست من جنس العلوم بمعنی منشاء الانکشاف مطلقا باطل انتهی وفی الضیاء ای التعلیقات

حیث علق حاشیة علی قول الشارح المعبرة بالاتحاد من ان المراد من ذلک الاتحاد هو الاتحاد الواقع
فی قول المصنف انکشاف الاتحاد بین الامرین دفعة انتهی هذا بعید عن الصواب کما لا یخفی علی اولی الالباب
بل الحق ان المراد من ذلک الاتحاد هو الاتحاد المذکور فی قول المصنف بل انما یتعلق الحکم حقیقة بمفاد

رتبته وهو الاتحاد شلمغان هذا القول مسوق لبيان متعلق التصديق وانما الكلام فيه بخلاف قول الامام
الكشاف لا اتحاد فانه انما جيء به لتفسير معنى الاجمال فاين هذا من ذاك فاحفظ وانچه مفتی صاحب در غایة البیان فی تحقیق
الصولجان از زبان کلک خطا نشان و رشته تحریر کشیده ان الرسالة المسماة بسلم العلوم قد تداولت بین ارباب العلوم
الصوالج تداولها ارباب العلوم لما فی المنتخب تداول زکید بگیر گرفتن چیزی را بنوبت و فی القاموس وقد اداله وتداولوه اخذه بالدول
انتهی ونیز در غایة البیان مذکور ست وتناولتها ایادی ذوی الفهوم الصواب ایدی ذوی الفهوم لما عیبت ان الایادی استعمل فی النعم دون
الاعضاء قال السید السند فی شرح المفتاح الایادی صارت حقیقة عرفیة فی النعم وان کانت فی الاصل مجازا فیها و فی حاشیته علی
شرح التلخیص للمحقق التفتازانی شاع استعمال الایادی فی النعم والایدی فی الاعضاء وبه قطع ابو عمرو العلاء
انتهی و در صفحه ۱۶ و سطره ۱۱ از خلاصة النواد رشانزدهم هر دو لب مخرج واو و با و میم و در میم ساکن تیشوم نیز دخل
دارد قید ساکن اینجا غلطست چه در متحرک هم خیشوم را دخلیست فی الرضی فی مبحث ادغام المتقاربین
وان کان المدغم فیه میما ادغم تاما لان فضیلة الغنة حاصلة فی المیم المدغم فیه و فی المیم غنة وان کانت اقل
من غنة النون انتهی بلفظه و در بیان مسئله قیود احترازی باشد تتمه دوم در ذکر سرقه های مفتی صاحب
مشتمل بر چند حکایات حکایت اول آنکه مفتی صاحب هنگام حضور خود پیش جناب زبدة العلماء مولانا
فضل حق سلمه الله العزیز المطلق گفته که صاحب قاموس سقط را هفتده و به حصر گفته و در شمار شانزده
آورده پس یکی را هنگام تعداد فراموش ساخته و آن یک قریه سقط اللبن ست ونیز در رد بل بضم اول
و کسر ثانی آورده ولا نظیر له و در رئم گفته که دئل الاست پس کلامش متناقض ست و این هر دو
خطای صاحب قاموس را از نتایج افکار خود شمرد ندا اعلام باد که اعتراض اول از آن ملیقانی ست
که بر حواشی نسخ قدیمه قاموس مکتوب میباشد که قریه هفتم سقط اللبن از مصنف ساقط شده
چنانچه بر حاشیه قاموس ملک جناب مولوی خرم علی صاحب زید مجده که نسخه قدیمه ست عبارت
مذکوره ام مرقوم ست و آن قاموس در مطالعه این بصیر مانده و عبارت حاشیه این ست
قوله المؤلف منها الستة عشر و فاته السابعة عشر وهو سقط اللبن ذکره عبد الباسط
انتهی و اعتراض دوم از آن سعدی افندی ست که نیز بر حاشیه کتاب مولوی صاحب ممدوح مرقوم ست
وعبارتها هکذا و قد تقدم ان دئل لا نظیر له انتهی کذا فی تحریر المتغلین و نیز مخفی مباد که جناب عمدة الواصلین قدوة الکاملین
حضرت مولانا فضل الرحمن صاحب متوطن قصبه ملاتوان لا زالت شموس فیوضه بازغة که از خلفای حضرت

پیر و مرشد شاه آفاق صاحب قدس سره العزیز هنگامیکه در بیت السلطنت لکهنؤ تشریف آورده بودند
که رساله مترجم بخلاصة النوادر در علم قرأت مصنفه جناب مولوی سعد الله صاحب پیش بعض احباب
دیدم و خیلی متحیر شدم چه آن رساله بعینها مع عبارت خطبه نزد بعضی دوستان در قصبه بلگرام
معاینه کردم و آن رساله کهنه و قدیمیست فرق همین ست که نام خود زیاده کردند و آن را بخلاصة النوادر
نامیدند انتهی کلامه الشریف پس هر که را درین حکایت شکی باشد از [illegible] صاحب ممدوح الذکر با حال
در قصبه مذکوره رونق بخش اند تحقیق کند و آن رساله را طلب کرده [illegible] بعنایت او تعالی بدست می آید
با حباب ملاحظه میکنانم الزام همچنین سرقه‌ها از خصائص ایشانست بهمین جهت مفتی صاحب را بعضی از
اکابر بمفتی محذوف الراء ملقب فرمودند حکایت دوم در صفحه ۸ و سطر اول از تقریظ متعلقه رساله منتهی المقال
سوء اصحابه ائمة الاعلام و ازمة الاسلام این فقره بعینها مسروق از شرح زنجانی تصنیف محقق تفتازانی ست
حکایت سوم آنکه مفتی صاحب دو بیت جامع و ضابط شرائط اشکال بسوی نفس نفیس خود نسبت کردند حالانکه
آن هر دو بیت بر حاشیه شرح تهذیب یزدی در مبحث ضابطه نزد جناب مولوی غلام حسین صاحب مرحوم که در
احاطه فقیر محمد خان بهادر مغفور تشریف میداشتند معاینه کرده شد و آن نسخه شرح تهذیب قدیم بود و آن
هر دو بیت سوی محقق بخاری منتسب بودند و اگر احاطه و استیعاب مسروقات ایشان کرده آید کتابی ضخیم
شود لهذا هر قدر که ذکر کردیم برای منصف کافی و وافیست تتمه سوم مشتمل بر چند روایات روایت اول در ذکر بعض
گستاخیها و بی ادبیها که مفتی صاحب با اساتذه خود بجا آوردند باید دانست که در تحریر المحفلین [illegible]
بلکه ایشان با کمال سوء ادب با استاذ الاستاذ خویش مولانا مفتی شرف الدین صاحب مغفور پیش آمده گفتگوی بیجا
بخدمت ایشان نموده و بغلبه خود و بیروی مرجان دم میزدند و با ایشان با استاذ خویش مولوی محبوب علی
صاحب مرحوم در باب توجیه جمعه بی ادبانه پیش آمده رساله اشاعة الجمعه نوشتند و بخیانت [illegible] محفل [illegible]
رقم کردند چه ثقات که دران وقت حاضر بودند آنچنان نقل میکنند و همچنان با جناب مولانا [illegible] الدین خان [illegible]
گستاخانه پیش آمدند توضیحش آنکه از بعضی تلامذه خود مقامی در منطق استفسار کنانیده و جناب ممدوح [illegible]
جواب همچنانکه بتلامذه سخن میکنند چیزی ارشاد فرمودند بعده اوشان بمردمان اظهار کردند که حال ایشان معلوم شد که [illegible]
شهرتست و بس وقتیکه رساله منتهی المقال تصنیف مولانا صاحب ممدوح در محفل خود از اول تا آخر خوانده گفت [illegible]
ازین گیاه ضعیف این گمان نبود این لفظ در صله [illegible] در حق استاذ خود گفته اند جمیع حاضران محفل گواه این سخن آمدند

چون هم نقلی بر آن رساله نوشتند خود را غلام صاحب رساله نگاشتند فی قوله وانا الغلام له واتی غلام این پاک
طینت وخلوص سریرت را چه گفته آید بعده چند اعتراضات اختراع کرده آنرا از طرف مولانا فضل حق صاحب قرار داده
که بر تقریظ بعض متعلق رساله منتهی المقال ارشاد کردند اگر کسی ازین شرافت بخش می پرسد که آیا کدام تحریر از جانب مولانا ممدوح
نزد شما آمده بود در جوابش میگویند که هیچ نه بل شخصی از طرف شان نقل کرد [illegible] حقا که این علو حسب و سمو نسب را
می بایست که [illegible] از جانب مولانا ممدوح استفسار میکردند که این اعتراضات از طرف جناب سامی هستند یا نه بر نقل
کسی اعتبار نمیکردند لیکن اگر مولانا [illegible] میفرمودند که این اعتراضات از ما هستند آنوقت اگر جواب [illegible]
مضایقه نبود نه آنکه برای تشهیر [illegible] که من هم مقابل مولانا هستم که بر من اعتراضات کردند خواه مخواه جواب
اعتراضهای مخترعه واهیه نوشته طبع کنانیده جابجا تقسیم کردند و مولویصاحب والامناقب مولوی سلطان حسن
صاحب مد ظل حیاته وعلمه خلف رشید جناب مولوی احمد حسن خانصاحب بهادر صدر امین اعلی جواب دندان شکن
ازان جوابها وهم جواب دیگر اعتراضهای او که بر قصیدهٔ مولنای ممدوح مشهور کرده بمیدان اثبات رسانیده بفضل
خود علم افراشته بود و نوشته مطبوع کنانیده هدیهٔ ارباب صدق وصفا کردند و نزد شان فرستادند و این قصه را
سالها شدند و مفتی صاحب از تحریر جواب آنها عاجز شدند و هنوز مجیب نگردیده انتهی خلاصه اینکه این صاحب عجب را
بجز ریا و سمعه واخلاق لباسی وشهرت خود غرضی دیگر از تحصیل علم نیست انتهی روایت دوم روزی
مفتی صاحب که بمقامات عالیه عروج کرده بودند میفرمودند که نون جمع مکسور نیز می آید چنانکه [illegible] لن
مساکین که جمع مسکین ست در آیهٔ کریمه وبالوالدین احسانا وذی القربی والیتامی والمساکین سبحان
ازین تفرد این مفتی فرد کسی که نحو میر خوانده باشد او نیز گریه می آید روایت سوم وقتیکه مفتی صاحب
در مدینة المشرف میدا [illegible] بودند بخدمت فیضدرجت بعضی احباب خود رقیعه الوداد ترقیم فرمودند و دران
رقیمه [illegible] مرقوم کرده اقاصی الفرا الشدائد والفراق و ظاهرست که اقاصی از مقاسات [illegible] مهمله
ست نه [illegible] تصحیح املای شان معلوم شد روایت چهارم زمانیکه مفتی صاحب برای تحصیل [illegible]
[illegible] روزی بازار کابر چهرهٔ مبارک شان معاینه کرده فرمودند که این شخص نور ایمان ندارد نعوذ بالله
من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا اگر مفتی صاحب این حکایات را نسبت بکذب وافترا خواهند کرد
آنوقت اسمای متبرکه حاکیان ثقاة تحریر کرده خواهد شد والحق من لم یجعل الله له نورا فما له من نور ولیکن هذا
آخر ما اردنا تنمیقه فی هذه الاوراق ومنه تعالی العصمة من النفاق والشقاق ربنا [illegible] بیننا وبین قومنا

بالحق وانت خیر الفاتحین وصل علی نبیه سید المرسلین وعلی آله الکاملین واصحابه الواصلین وتتلوه الرسالة الرجمیة بعد الاصفحات

اللهم اجعلنی من المنتظرین المنصفین ولا تکن من المسرعین المجادلین

تمت

قال قال الفاضل النبیل ان الغلام بمعنی العبد لا یستعمل فی کلام العرب قوله هذا ارتسم هذا علی صحیفة خاطرک فلا اظنک ... فی استعمال لفظ الغلام بمعنی العبد فی کلام العرب قدیما وحدیثا نظما ونثرا **اقول** اللهم وانا العبد ان اعتراضات جناب المعترض کلها وکذا الجوابات بجملتها اما مکابرات ... او مجادلات فاحشة او مهملات خرافیة وتمویهات باطل کاذبة ... مفهوما تحصیله و لا آیات قرینة او بعیدة الا تری الی ما صنع ههنا حیث عبر بلفظ الاغنیة بنا ... وتفصیل لکل ... بالحکم ولا العلی فاسمع لما تتلو علیک ولا تصغ الی ما القی هو الیک فاقول تقریر الاعتراض ان ... ربما المصراع اذا انا الغلام لیدای غلام انه لیس للممدوح غلام غیر المادح وظاهر ان حصر الغلامیة فی نفس المادح ذم صریح حاشا الممدوح ... نعم لو جعل المادح مدحا فی حقه فیمکن لکنه انحراف خلاف المقام اما کان اسوء حق الممدوح لو کان مضمون المصراع ان له غلمة کثیرة مثلی بل انا من ادنهم واقلهم ... علیه کما علمت ان المستندات باسرها والتمسکات بتمامها اساطیر خارجة عما نحن بصدده غیر مفیدة لما یتعلق به فلا علینا ان طوینا الکشح عن القدح فیها والتعرض بها **قال** علاوه برین حیم ... العظیم صفت توان گرد نه بواسع که این صفت رحمت است وامثال آن

اقول این هم از عدم تتبع است فی الحدیث اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی ورحمتک ارجی عندی من عملی واین حدیث در حصن حصین موجود است واز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مروی است الهی لئن جلت وجمت خطیئتی فعفوک من ذنبی اجل واوسع وتیز در دعا ماثور است ان رحمتک اوسع لکن در چه اوسع افعل التفضیل است پس دلالت خواهد کرد بر وجود نفس وسع در ذنب کما لا یخفی ووسع در صورت بمعنی احاطه خواهد بود ای گناه من کبیر ومحیط است تمام تر فرا گرفته است مرا افاده مولانا سلطان حسین صانهم عن حوادث الزمن ومولانا سراج الملة والدین در تحریر المغفلین معلوم باشد که بسبب کج فهمی وافرا وخمانش ... از حروف در تحریر وتهمت کردن ایشان بر بزرگان گفتگوی از ایشان ترک کرده بودم که کلام با ایشان مزه نمیداشت کاش ذهن آنها ولهیار صواب مد نظر میداشتند لکن بناچاری وادای حق دوستی که شاید قصر ... ارشان منتبه شوند از مزالق مهلک نجات یابند هدایت میکنم ولکن الله یهدی من یشاء وهو اعلم بالمهتدین واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبه سید المرسلین وآله وصحبه اجمعین

تمت